

ترکمن‌های ایران (1) / هوشنگ پورکریم

تورکمن ادبیاتی، فارسی‌نوشت بدون دیدگاه

هیبتی مرکب از کارمندان «اداره فرهنگ عامه» در تابستان سال 1344 از طرف «اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ عامه» برای مطالعات و تحقیقات مردم‌شناسی به «دشت گرگان» (ترکمن صحرا) اعزام شده بود. این هیئت موفق شد که در ضمن تشخیص و تعیین و نحوه بررسی مسایل مردم‌شناسی در طایفه‌های ترکمن، یکی از چند صد دهکده دشت گرگان را به عنوان الگو برای بررسی جامع و کامل برگزیند و نخستین نتیجه تحقیقات را در کتاب «ترکمن و اینچه برون» که اینک برای انتشار آماده شده است فراهم آورد تا به استحضار دانشمندان و دانش‌پژوهان و دست‌ان‌ان علوم مردم‌شناسی رسانده شود. اکنون در این گفتار، پس از آشنایی اجمالی با ترکمن‌های دشت گرگان، و برای مزید اطلاع خوانندگان محترم مجله هنر و مردم، چند قطعه کوتاه از متن کتاب «ترکمن و اینچه برون» نیز همراه پاره‌ای از طرح‌ها و تصویرها نقل می‌شود. «دشت گرگان» (ترکمن صحرا) که در جنوب «رودخانه اترک» قرار دارد، از جنوب و جنوب شرقی با کوهپایه‌های جنگلی «البرز» محدود شده است. این کوهپایه‌ها با دامنه‌های تند خود به خاک‌های رسوبی دشت پیوسته‌اند که از شرق به غرب با شیب ملایمی تا کناره‌های «خزر» گسترده شده است. درازای دشت در همین جهت کم و بیش سی فرسنگ و پهنایش از کوهپایه‌های شمالی البرز تا رودخانه اترک پانزده فرسنگ است.

ارتفاع دشت از سطح دریای خزر چندان نیست و باید از قول جغرافیایانویسان افزود که این دشت با کم شدن آب خزر و به سبب عقب‌نشینی آن به مرور پدید آمده است. البته خاک‌های رسوبی دشت و شواهد محلی موید این قول می‌شود. از جمله اینکه جزیره «آبسگون» («گومیش تپه» فعلی) که روزگاری در حلقه دریا بود، طی چند صد سال اخیر از بند آب‌شور رسته و در دامن دشت افتاده است. یا قطعه‌هایی از دریاچه نمک، که سالهاست به آسانی از آنجاها نمک بیرون می‌کشند. هوای دشت تابستان‌ها گرم است و زمستان معتدل. مقدار بارندگی در سواحل و کوهپایه‌ها بیشتر از قسمت‌های دیگر است. البته به اندازه بارندگی در مازندران و گیلان نیست. زیرا، آسمان گشاده دشت، ابرهای بیشتری طلب می‌کند و بادهای کم‌تر مجال می‌دهند که ابر ببارد. با وجود این، خاکهای جنوب و جنوب شرقی دشت تمام گیاهانی را رویانده است که در گیلان می‌روید. تا همین پانزده بیست‌سال پیش وقتی که هنوز تیغه‌های آهنین تراکتورها به مصاف خاک نیامده بود، سر تا سر این قسمت‌های دشت با بییشه‌ها و نیستانهایی پوشیده بود که عبور از آنها برای ترکمن‌ها نیز مشکل می‌نمود. بخش بزرگی از دشت گرگان در شمال غربی شورمزار است و کم‌آب که فقط مشتی خار شتر و گیاهان سخت و کمرشده و سازگار با خشکی و شوری در آن می‌روید. ولی کناره‌های «رودخانه گرگان» و زمینهای نزدیک به دامنه‌ها به خوبی پر برکت و حاصلخیز است. رودخانه گرگان از کوه‌های شمال شرقی البرز سرچشمه می‌گیرد و از دل کوه و دره‌ها با پیچ و تاب می‌گذرد و به دشت می‌رسد و سرتاسر دشت را به موازات کوه‌های البرز به سوی مغرب تا چند فرسنگی شمال «بندر شاه» به آرامی طی می‌کند و به خزر می‌ریزد. این رودخانه در سالهای دراز عمرش و به مرور بستر رسوبی و سست خود را روییده است و اینک در سطحی کم و بیش پنج متر پایین‌تر از سطح دشت جریان دارد و ناچار آبش را فقط با پمپ‌های موتوری می‌توانند بالا بکشند و به دشت و کشت سوار کنند. اترک، رودخانه دیگری است که در انتهای شمالی دشت به سوی غرب می‌رود و به خزر می‌ریزد. این رودخانه در فاصله بین «چات» و «اینچه برون» مرز مشترک «ایران - شوروی» است. در این مجمل حد و مرز دشت گرگان با آب و هوایش و رودخانه‌هایش به اختصار گنجید. اینک با همان اختصار به مردم‌شناسی بپردازیم که تا سالهای اخیر اهل کشت و کار نبودند [29] و روزگاران به گله‌چرانی می‌گذشت و هر فرد ترکمن به خانواده‌ای تعلق داشت که در يك «آی» (آلاچیق) بسر می‌برد. این خانواده آلاچیق خود را با کم و بیش فاصله‌ای در کنار چند آلاچیق خود دیگر برپا می‌کرد که متعلق به چند خانوار دیگر بود. از این روی کوچکترین اجتماع ترکمنی مجموعه همین چند آلاچیق بود که «آبه» نام داشت و مردمش غالباً با هم خویشاوند بودند یا حداقل مناسبات تعیین شده دوستانه‌ای با هم داشتند که از آنچه اینک در میان مردم دهکده‌ها دیده می‌شود به مراتب دوستانه‌تر بود و تعاون اجتماعی در میان آنها فشرده‌تر (1). هر «آبه» با چندین «آبه» دیگر طایفه کوچکی را پدید می‌آورد که هر قدر خانوارها و اعضا بیشتر داشت، قویتر می‌نمود و مصون از تعرض و تجاوز طایفه‌های دیگر. برای تقویت همین مصونیت، طایفه‌های کوچکی که با ریشه‌های دور و دراز خویشاوندی به هم مربوط بودند، در کنار هم، طایفه‌ی بزرگتر را پدید می‌آوردند و سرزمین مشخصی از دشت را حیطة مردم خود و مرتع احشام خود می‌دانستند و معمولاً برای تعیین حد و اندازه آن با طایفه‌های دیگر در مرافعه و زد و خورد بسر می‌بردند. بنابر این دو طایفه عمده دشت گرگان به نامهای «آتابای» و «جعفربای» (2) از ترکیب مردم طوایف کوچکتر پدید آمده بودند که معیشت آنها گله‌داری بود و باقتضای زندگی گله‌داری در کوچ بسر می‌بردند. دشت گرگان سرزمین زمستانی آنها بود و اواخر بهار گروه گروه در آنسوی اترک به دامنه کوه‌های بالکان می‌رفتند. تصور منظره کوچیدن آنها چندان دشوار نیست. هر خانواده‌ی

آلاچیق را پیاده می‌کرد و با مختصر وسیله‌های زندگی که از مشتی نمد و خورجین و مشک‌های آب و کارگاه قالی و چند قوری و پیاله چای‌خوری تجاوز نمی‌کرد به چند شتر یا یک ارابه که با دو گاو نر کشیده می‌شد بار می‌کرد و با کوچندگان دیگر به راه می‌افتاد. از قشلاق تا بیلاق ده دوازده منزل راه بود. هر روز یکی دو ساعت پس از نیمه‌شب به راه می‌افتادند و بعد از ظهرها که هوا گرم می‌شد منزل می‌کردند. منزلگاه‌ها معمولاً در کنار رودخانه یا برکه‌های آب و یا چاه‌هایی بود که در مسیر کوچ قرار داشت و برای چند منزل که به آب دسترسی نداشتند، آب ذخیره در مشک‌ها با خود می‌بردند.



موقعیت جغرافیایی دشت گرگان «ترکمن صحرا»



نحوه خرمن‌کوبی ترکمن‌ها در دهکده‌های کوهستانی در هنگام کوچ از حمله غارتگران طوایف دیگر چندان آسوده خاطر نبودند. غالباً اغنام و احشامی که دزدیده می‌شد بر رنج [30] سفر می‌افزود. کوچندگان، کودکان خردسال و نوزادانی داشتند که به توجه و محبت والدین فوق‌العاده محتاج بودند. مادران، مسئولیت مهمی از امور کوچ را که حراست کودکان و تقسیم آذوقه بود به عهده داشتند. پیاده کردن آلاچیق و برافراشتن آن با زنان بود. در منزل‌گاه‌ها آلاچیق‌ها را به نحوی موقتی برپا می‌کردند که پیاده کردن مجدد آن چندان دشوار نباشد. دو تا از چهار تارمی آلاچیق را به هم تکیه می‌دادند که چیزی شبیه شیروانی خانه‌های شهری می‌شد و رویش یک تکه نمد برای سایه انداز می‌انداختند و با بچه‌هاشان در زیر آن به گرد سفره نان و ماست می‌نشستند و بعد هم چند ساعتی به خواب می‌رفتند. در حالیکه مردان خانواده‌ها برای آماده باش و مقابله با هر خطری به نوبت کشیک می‌کشیدند. سرانجام به بیلاق می‌رسیدند؛ دامنه‌های خوش آب و هوای بالکان، سبزه زارها، محصولات که از دامپاشان به دست می‌آمد، کودکانی که با شادمانی در پی هم به بازی می‌دویدند، همه و همه آنها را به بهره‌برداری از مصاحبت و معاشرت با هم تشویق می‌کرد. از این روی در بیلاق آلاچیق‌های خود را نزدیکتر به هم و فشرده‌تر برپا می‌کردند. پشم‌ریسی، قالیچه‌بافی و نمدبافی، سوزن‌دوزی [31] و ... کارهایی بود که زنان در بیلاق به آن مشغول می‌شدند. مردها یا به اسب‌دوانی و چوگان‌بازی می‌پرداختند، یا در مجالس چای‌نوشی و قصه‌سرایی گرد هم جمع می‌شدند. در چنان مجالسی، نقل مجلسشان شرح شهادت‌ها و شجاعتی‌هایی بود که در غارت‌ها از خود بروز می‌دادند و سفره‌هایی که می‌رفتند. عروسپهانشان معمولاً در بیلاق سر می‌گرفت که همیشه با مراسم پرشور و هیجان اسب‌دوانی و کشتی‌گیری همراه بود. بهترین شادمانی‌های زندگی ایلیاتی در بیلاق فراهم می‌شد. مادران بر بالین کودکانی که به خواب می‌سپردند، بهترین آرزوها را برایشان به لالایی می‌خواندند. «...: خواب،

بخواب، ای نازنین من هنگام کوچ بر شتر قرمز سوار خواهی شد و هنگام عروسی پیراهن قرمز خواهی پوشید بخواب،



...»

بخواب، ای نازنین من

یک صیدگاه در «گومیشان»

آری چند ماه تابستان را در بیلاق با خوشی بسر می‌بردند. اما باری دیگر با رسیدن ماههای سرد، عمر بیلاق کوتاه می‌شد و فشلاقی دیگر در پیش داشتند با کوچی دیگر. وقتی به دشت گرگان برمی‌گشتند، بار دیگر در کناره‌های اترک و گرگان پراکنده می‌شدند و با آذوقه‌هایی که در بهار اندوخته بودند زندگی زمستانی را به امید زادن گله‌ها از سر می‌گرفتند. با همان دشت، همان رودخانه، همان آلاچیق، همان مرافعه‌ها و جنگ و دعوایا بر سر حد و اندازه مرتع. مردم طایفه بزرگ دیگری از ترکمن‌ها به نام «گوکلن» در سمت مشرق دشت و در دامنه‌های کوهستانی بسر می‌بردند که از دیرباز با کشت و کار و دانشینی مانوس بودند. از آنجا که عوامل تولیدی و مناسبات تولیدی در این دو نوع معیشت - کشاورزی و گلهداری - با هم متفاوت است، تفاوت‌هایی هم در پدیده‌های زندگی گوکلن‌ها از یک سوی و آتابای‌ها و جعفربای‌ها از [32] سوی دیگر مشاهده می‌شود. شناسایی و بررسی این تفاوتها در روحیه و رفتار و آداب و عادات مردمی که از یک نژاد هستند و با یک زبان سخن می‌گویند و به یک دین و مذهب معتقدند از جمله مسایل جالب توجه است. «نکه» و «نخورلی» نام دو طایفه دیگر ترکمن‌هاست که قسمتی از آنها پس از انقلاب در آن سوی مرز از «ترکمنستان» به بخش کوهستانی «حصارچه» (3) در ایران مهاجرت کردند و دهکده‌های کوچک و بزرگ این بخش را پدید آوردند. مردم طایفه‌های ترکمن دین اسلام و مذهب حنفی دارند. جماعتی نیز علاوه بر آن پیرو فرقه «نقشبندی» (4) هستند. این فرقه در میان گوکلن‌ها که برخلاف آتابای‌ها و جعفربای‌ها از مدتها پیش دهنشین شده بودند پیروان بیشتری دارد. به نظر می‌رسد، تبلیغ و اشاعت موازین یک فرقه مذهبی

که محتاج درس و بحث و مدرسه و کتاب و دفتر است در میان مردم دهکده‌ها بهتر مقدور بود تا در مردم کوچ‌نشین



خانواده



کودکان با کلاه‌های نقشین که سوزن‌دوزی شده است.

در مدرسه‌های دینی که در بسیاری از دهکده‌های گوکلن وجود دارد علاوه بر تعلیم مبانی و اصول دین و قرائت قرآن و قوانین صرف و نحو ... به تبلیغ طریقت نقشبندی نیز می‌پردازند. تقریباً همه آخوندهای گوکلن از این فرقه‌اند. قطب آنان - شیخ عثمان سراج‌الدین - در کردستان و نزدیک «سنندج» «بسر می‌برد. آخوندها و ملاها و طلبه‌های گوکلن در هر فرصتی با تحف و هدایا به زیارتش می‌روند و به انعامی مراجعت می‌کنند. آنها پیروان فرقه نقشبندی را «صوفی» و مبلغان را «مرشد» و تعالیم مربوط به آن را «علم باطن» می‌نامند و البته در فرصتهایی و به مناسبت‌هایی مجالسی هم دایر می‌کنند که با نغمات و اشعار و اذکار «جهزیه» پرشور و التهاب می‌شود. (5 ترکمن‌های دشت، کمتر از گوکلن‌ها دلبسته این فرقه و حرف و حدیث‌های آن شده‌اند. زندگی در صحرا با آن کوچ‌های بیلاق و قشلاقی مجال ادا و اصول‌هایی را فراهم نمی‌کرد. اما اکنون چهره زندگی در میان ترکمن‌های دشت و مناسباتی که در نحوه معیشت با هم داشتند، آسانتر و زودتر از زندگی ترکمن‌های کوه و به شدت تغییر کرده است. چرا که «ماشین» - این سلاح جدید و پرتوان تولید - در دشت بیشتر به کار گرفته می‌شود و در کوه کمتر. در دهکده‌های کوهستانی، صاحبان قطعات کوچک زمین‌های که در دره یا در دامن کوه، اینجا و آنجا افتاده است، هنوز با گاوآهن مزرعه خود را شخم می‌زنند و خرمن را با لگدکوبی چهارپایان می‌کوبند. ولی در دشت، صاحبان اراضی وسیع، تراکتورها را به کار گرفته‌اند و کمباین‌ها را که آن يك به نصف روز چند هکتار شخم می‌زند و این يك چند خرمن می‌کوبد. اکنون، مراتع و پیشه‌زارها و هر گوشه قابل کشت و کار در دشت به شخم کشیده شده است. دیگر از آن گله‌ها و طایفه‌ها و کوچیدن‌ها کمتر سخنی است یا نشانه‌ی. چرا که «آبه»‌ها جای خود را به روستاها سپرده‌اند و شهرها پدید آمده است. مهمترین مرکز جمعیت ترکمن‌های دشت گرگان، شهر «گنبد کاووس» است. با بیست و چند هزار نفر که کمتر ترکمن هستند و بیشتر آذربایجانی و خراسانی و سیستانی و سمنانی و اصفهانی و ... که بعد از رونق کشاورزی و ایجاد صنایع و شغل‌های مربوط به آن، به قصد کشت و کار یا کسب و کار از هر سوی کشور به آنجا آمده‌اند و به راستی که شهر را به يك موزه مردم‌شناسی واقعی بدل کرده‌اند و ترکمن را متحیر از این همه [33] چهره‌های ناآشنا که می‌بیند. مراکز دیگر جمعیت ترکمن‌ها در دشت گرگان: «گومیشان»، «بندر شاه»، «پهلوی دژ»، «کلاسه»، «مروارید تپه» و ... است. قدیمی‌ترین این مراکز، گومیشان، در کنار جزیره باستانی «گومیش تپه» (آبسکون) بندرگاه ترکمن‌ها بود و مقر طایفه جعفربای که به مناسبت نزدیکی به دریا، با صید و دریانوردی و تجارت آشنایی کهنه‌ی دارند. در این مختصر از ده‌ها و

صدها پدیده کوچک و بزرگ زندگی ترکمن‌ها و از جمله هنرهای عامیانه آنان، فرش، نمد، سوزن‌دوزی... که به راستی زیباست، و با از جامه‌ها و زیورهای زنان و... سخنی به میان نیاورده است. چرا که این بررسی‌ها را نمی‌توان در مقاله‌یی یا جزوه‌یی فشرد. خصوصاً در آنجا که با هنرهای عامیانه و هنر - این بهترین تجلی عواطف انسانی - مواجه می‌شویم در کمترین نکته‌ها هم بیشترین تأمل‌ها شایسته است. پس، به سکوت بگذرد و بپردازد به آن که در آغاز و عده داده بود: چند قطعه‌یی از متن کتاب «ترکمن و اینچه‌برون». «اینچه برون» (6) بر تپه‌یی دراز و باریک، در جنوب اترک افتاده است. اترک در آن محل روزگاری رودخانه بود. روزگاری که عمرش تا همین ده پانزده سال پیش بسر رسید و عمر نعمت را که هم کوتاه کرد. حالا باریکه آبی است که به زحمت در بستر با تلاقی‌اش می‌خزد و مشکل بتوان رودخانه‌اش نامید



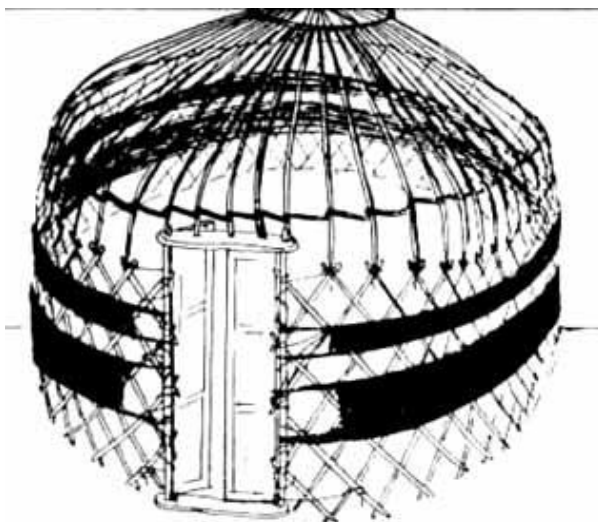
منظره‌یی از آلاچیق

آنطرف اترک خاک شوروی است و اینطرفش کشت و کارهای [34] مردم «اینچه برون» و «تنگلی» و «دانشمند» که سه دهکده‌اند و بزرگترینشان همین «اینچه برون». «اگر «آق تپه» را هم با آن ده دوزاده تا آلاچیق به حساب یک ده بگذریم، می‌شوند چهار تا و هر کدام بنا شده بر تپه‌یی کوچک که در هر جای دیگر غیر از آن صحرا به تپه‌بودنشان شک می‌کنند صحرا هم عجب پدیده‌یی است. آن همه زمین تهی از انسان، تهی از زندگی، گسترده به خار و بوته‌ها، با گذار گهگاهی شترهای بی بار و مهار که تنها به پاس شکیبایی طبع شگفت انگیز خود صحرا را پذیرفته‌اند...»



کوچ

...» بعد از مدرسه، میدان ده قرار دارد که جای گشاده‌تری است و گر نه تفاوتی با قسمت‌های دیگر ده ندارد. مسافتی بعد از آن، تقریباً در انتهای آبادی، سمت شمال جاده، ساختمان دو آشکوبه پاسگاه مرزبانی قرار گرفته است. با سر و ریختی به مراتب بهتر از هر ساختمان دیگر ده و یک برج دیده‌بانی که روزها پرچم ایران بر آن افراشته است و شب‌ها چراغی روشن. عجب حال و احساسی دارد تماشای آن آخرین پرچم افراشته، یا آن آخرین چراغ روشن در حد و مرز خاک کشور...» «...» زنها با پیراهن‌های سرخ و گلدار، در حالی که زیورهای آویخته بر گیسوهایشان و «گل‌یقه»‌ها و گردنبندهایشان از زیر روسری‌ها پیداست، بره‌ها و بزغاله‌ها را از خانه‌های خود به گله هدایت می‌کنند...»



تصاویری از برپا کردن آلاچیق که کار زنهاست و يك طرح از اسکلت چوبی آن
 «... در زمستان‌ها حال ده طرزی دیگر است. در کنار همه خانه‌ها و آلاچیق‌ها توده‌یی هیزم از شاخه‌های خشک گز انباشته
 است. مردم کمتر پیدایشان می‌شود. صبح‌ها و غروب‌ها را که سردتر است تا می‌توانند توی اطاق یا آلاچیق بسر
 می‌برند. [35] معه‌ذا کارهای گوناگون روزانه دست‌بردار نیست. اگر مردهای پوستین پوشیده‌یی را که آفتاب می‌گیرند ندیده
 بگیریم، دیگران هر يك به کاری مشغولند. مردانی که از ده بیرون می‌روند با بیلی بر دوش برای جوی کندن، یا تبری برای
 هیزم چیدن، پسر بچه‌هایی که در راه مدرسه کتاب و دفتر به زیر بغل گرفته‌اند، زنهایی که بر روی پیراهن‌های کم‌بها
 روپوش‌های گران قیمت مخملی و سکه‌دوزی شده پوشیده‌اند و به کارهای خانه می‌رسند. اینها با همان اطاق‌ها و آلاچیق‌هایی
 که در برخی از آنها زنان و دختران همچنان به قالیچه‌بافی مشغولند ...» «... ترکمن‌های دشت گرگان، اینچه‌برون و
 دهکده‌های دور و برش را به اختصار و اختصاص اترک مینامند. البته این نامگذاری بی‌سبب نیست. چرا که مردم این
 دهکده‌ها، پیش از آن و بیش از آن که به همه دشت بستگی داشته باشند به حوزی‌یی از زمین‌های دور و بر اترک وابسته‌اند و
 به خود اترک. تا یادشان است اترک را داشتند، چه خودشان که کشاورزند و دهنشین، چه اجدادشان که گله‌دار بودند و
 کوچ‌نشین. گذشته آنان را تا چهل پنجاه سال پیش از زبان خودشان می‌شود شنید و با آنچه که اینک هستند تلفیق کرد و
 تصویری به صراحت از آن ساخت. ولی برای دورتر از پنجاه سال ناچار باید اشارات و حرف و حدیث‌های مختلف را با
 تدبیر کنار هم گذاشت و به تصویری مبهم قناعت کرد. تا همین ده پانزده سال پیش، در این زمین‌هایی که حالا پنبه و گندم
 می‌کارند و آبش را به زور پمپ‌های موتوری از اترک بالا می‌کشند، برنج کشت می‌کردند. آب اترک آن وقت‌ها آنقدر زیاد
 بود که با مختصر طغیانی در فصل بهار سر می‌کشید و در این زمین‌ها که کرت‌بندی شده بود راه می‌افتاد و هر جایش را
 سیراب می‌کرد. وقتی هم که فرو می‌نشست بستری لایه از آن بجای می‌ماند که اترکی‌ها می‌توانستند جوانه‌های برنج را در

آن [36] نشا کنند. بعد هم تا فصل درو با مختصر جوی بندی‌های آب رودخانه را دایماً به شالیزارها می‌رساندند و



...»

نمی‌گذاشتند خشك بماند.

زنهای آلاچیق

«... بنابراین دوره‌یی از زندگی اترکی‌ها که اکنون در آن بسر می‌برند پس از نسخ برنج‌کاری شروع شده است. اینک لازم است دانسته شود که این مردم کشت برنج را از چه وقت و از چه کسانی آموختند. زیرا مسلم است که زندگی گلهداری با آن کوچ‌های بیلاقی و قشلاقی که ترکمن‌های «یموت» (آتابای‌ها و جعفربای‌ها) گرفتار آن بودند اگر هم می‌توانست با کشت دیمی مختصری گندم و جو سازگار باشد، با شالیکاری سازگار نبود که محتاج مراقبت و مواظبت دایم است و حداقل پنج شش‌ماه از سال را باید بالای سرش ماند و آبیاری‌اش کرد. یعنی از مرحله‌یی که بذر جوانه می‌زند تا وقتی که نشا کنند و بروید و درو شود. بعد هم، خرمن کردن و کوبیدن و باد دادن و دوباره کوبیدن که مراحل دیگرش است. این کارها را مردمی وابسته به ده و آب و ملک می‌توانستند به سرانجام برسانند، نه مردمی که رد گله بودند و از بیلاق تا قشلاقشان حداقل



ده پانزده منزل راه بود

نمدهای پوششی آلاچیق را هر چند هفته یکبار می‌تکانن

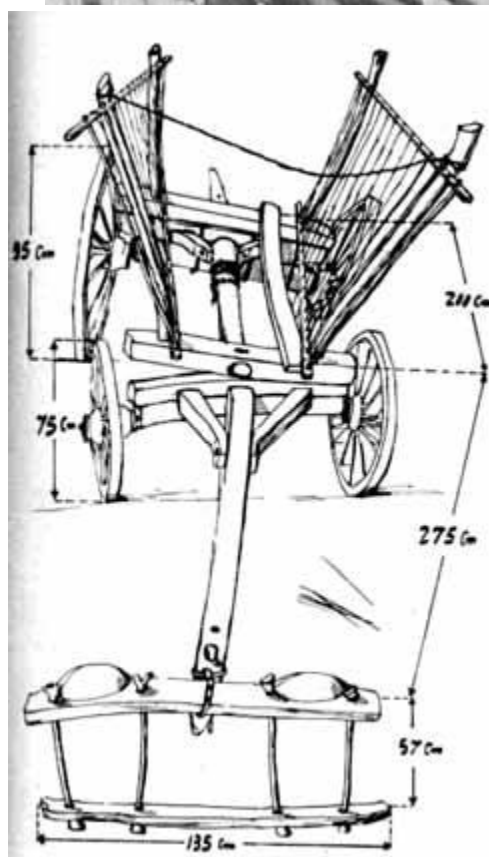


زن و قالیچه

برای روشن کردن موضوع ناچار باید باز هم به گذشته برگشت، دوری که ترکمن‌های اترک فقط ماههای سرد سال را در اترک بسر می‌بردند و با آغاز ماههای گرم همراه کوچندگان دیگر به شمال و به دامنه کوههای «بالکان» می‌رفتند و دشت گرگان (ترکمن صحرا) را برای عده‌ای از ترکمن‌ها باقی می‌گذاشتند که گله‌دار نبودند و توانایی کوچ را نداشتند. کوچ کردن هم هر چه باشد وسیله‌ای می‌خواهد. دامدار بودن اولین شرط و اصلی‌ترین شرط آن است و دامپروری قصد و غرض کوچ و کوچندگان. بعد هم وسیله کوچ باید فراهم باشد: گاری، شتر، اسب و الاغ‌ها... سی‌فرسنگ صحرا را از سویی به سویی رفتن يك گردش سهل و ساده این زمانه [37] و به قصد سیاحت یا سیاست یا زیارت نیست. هر کوچنده‌ای حداقل باید يك گاری یا چند شتر داشته باشد که بتواند اجزا آلاچیقش را و ریخت و پاش‌های زندگی‌اش را بار کند و بچه‌های کوچکش را



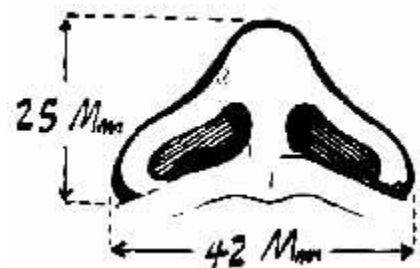
بر آنها بنشانند



دو تصویر و يك طرح از گاریهای ترکمنی

بودند کسانی در میان ترکمن‌ها که همین وسیله‌ها را نداشتند و ناچار تابستان‌ها را هم در دشت گرگان بسر می‌بردند، بی‌کار و بی‌بار. البته با کشت گندم و جوی دیم آشنایی داشتند و مختصری هم می‌کاشتند. چه این عده که کوچ نمی‌کردند و «چومور» [38] یا «چمور» نامیده می‌شدند، چه آن عده که کوچ می‌کردند و «چاروا» بودند. اما این مختصر زراعت‌های پراکنده و کوچک و دیمی در آن دشت فراخ و تهی‌شده از گله و رمه محتاج مراقبت و دلسوزی نبود. بذری می‌افشاندند و به حال خود رها می‌کردند که تا پیش از مراجعت چارواها و گله‌هایشان به ثمر می‌رسید. آشکار است که زندگی این عده از ترکمن‌هایی که استطاعت گله و کوچ را نداشتند (چمورها) با زندگی آن عده از ترکمن‌های که در اشتغال پرورش گله بودند (چارواها) تفاوت بسیار داشت. البته اشتباه نشود، این تفاوت زندگی چنان نبود که در بین دمنشینان و کوچ‌نشینان دیده می‌شود. زیرا چمورها هنوز دمنشین نشده بودند تا علایق زندگی دهقانی آنها را به باغ و مزرعه و خانه و ملک وابسته کند و از تاخت و تاز و انتقام‌جویی بترساند. در حالی که چارواها هم گله داشتند و هم آنچه را که از گله بدست می‌آید: گوشت، روغن، پشم، قالیچه، نمد، ... به همین دلایل است که مسبب اصلی ناامنی‌های دشت گرگان هم در آن روزگار برخلاف آنچه

که مشهور شده است چمورها بودند نه چارواها. چرا که چمورها کمتر از چارواها کار و مشغله داشتند و فرصت چپاول بیشتری. به هر حال ... این است که از ترکمن‌ها که همه فصل‌های سال را در دشت گرگان بسر می‌بردند بیشتر از آن دسته‌ی دیگر با دهنشیتان استرآباد و مازندران و دامغان و شاهرود در ارتباط بودند. ارتباط و رفت و آمد درست و معقول که خیر، تاخت و تاز. هر دم که فراغتی می‌یافتند و بادی به کله‌شان می‌زد بر اسب‌های تیزرو می‌نشستند و بر دهنشیتان می‌تاختند. در اینجا از شرح انواع گوناگون این تاخت و تازها می‌گذرد که با طریقه‌های مختلف: چند نفری یا چند صد نفری، به حبله و پنهان یا آشکار صورت می‌گرفت. اما به هر صورت محصول این تاخت و تازها علاوه بر دسترنج دهقانان، خود دهقانان هم بودند. زن، مرد و جوانان را به اسیری می‌گرفتند و ...» «... با توجه به خصوصیات چهره و اندام اترکی‌ها آشکار می‌شود که آمیختگی ترکمن‌ها با ساکنان مازندران و استرآباد ریشه‌های دورتر و دوره‌های گوناگون دارد که در هر دوره‌ای نوعی علل زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی معلول پیدایش آن است و اکنون ما به یک دوره این آمیختگی و به چند عامل آن واقف شده‌ایم. نخستین نشانه یکی از عوامل این دوره، همان شالیکاری منسوخ شده اترکی‌هاست، که ادا و اصولش را و اصطلاحات آن کار را تا آنجاکه هنوز اینچه برونیها به یاد دارند جداگانه خواندیم و دیدیم که تا چه اندازه مازندارانی است و ترکمنی نیست. یک نشانه دیگر، خود اینچه برونی‌ها هستند و شکل و شمایل آنها. برای توجیه و تشریح این حقیقت لازم است عمده‌ترین خصوصیات چهره و اندام را در نژاد «مغولی» به یاد بیاوریم. در این نژاد: موهای سر سیاه و خشن و زبر، ولی موهای چهره و تن بسیار کم و لطیف و کم رشد است. رنگ پوست تن نیل به زردی دارد. انگشت‌ها و سرانگشت‌ها باریک است. در چهره استخوان بالایی گونه پهن و برجسته، چشم‌ها به رنگ قهوه‌ای تیره و تنگ و گوشه‌های آن در زیر پلک رویی [39] پنهان است. بعلاوه دو گوشه بیرونی چشم معمولاً اندکی بالاتر از دو گوشه دیگر قرار دارد. فاصله ابروها از هم زیاد است. بینی کوچک و اندازه ارتفاع قاعده بینی در مقایسه با عرض آن کمتر است. اندام‌های بدن ... اینک ببینیم که ترکمن‌های اترک چه اندازه دارای این خصوصیات هستند. نه فقط در ترکمن‌های اترک، بلکه در تمام دشت گرگان (ترکمن صحرا) به ندرت می‌توان کسانی را پیدا کرد که همه آن علایم در آنها باشد. البته، کسانی که یکی یا چند یک از این خصوصیات را داشته باشند کم نیستند ولی به همان اندازه کسانی هم هستند که نه فقط هیچ یک را ندارند بلکه دارای علایم مغایر آن می‌باشند. مثلاً ابروهای پرپشت و پیوسته دارند، یا بینی بلندی دارند که اندازه ارتفاع قاعده بینی در مقایسه با عرض آن بیشتر است. یا انگشت‌ها و سر انگشت‌های کلفت دارند. در چهره و تن آنان موهای پرپشت می‌روید.



اندازه درازا و پهنای قاعده‌بینی منظور شده است.



وضع زاویه‌های بیرونی چشم که بالاتر از دو زاویه دیگر قرار دارد.



سمت راست: شامی محجوبی، چهل هشت ساله - سمت چپ عبدالله مهرورز، چهل ساله



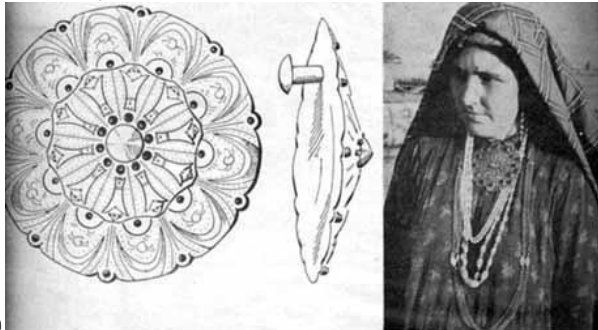
محمد حسن پور - بیست ساله



محمد مهرورز، نوزده ساله

بسیاری دیده شدند - در هر جای ترکمن صحرا - که از هر نظر قیافه مازندرانی‌ها و استرآبادی‌ها و کردی‌های قوچانی را داشتند و فقط وقتی به حرف آمدند معلوم شد که اهل ترکمن صحرا هستند. در اینچه‌برون، کسی که بیشتر از همه علایم نژاد مغولی در او دیده شد جوانی است بیست ساله (آقای محمد حسن پور) و دو تصویرش را - به نیمرخ و روبرو - در کنار جوانی نوزده ساله [40] (آقای نور محمد مهرورز) می‌بینیم که تقریباً فاقد علایم نژاد مغولی است، بعلاوه، تصویری هم از چهره پدر همین جوان اخیر (مهرورز) با چهره يك اینچه برونی دیگر دیده می‌شود «... و این هم مطلعی که بر شرح «ازدواج و مراسم عروسی» نوشته شده است، در همان کتاب «ترکمن و اینچه برون»: ترکمن‌های اینچه‌برون هم برای پسرهایشان - چه به مدرسه بروند و چه نروند - از همان دوازده سالگی زن می‌گیرند، یا می‌خرند. همین درست‌تر که بگوییم می‌خرند. سن و سال عروس را هم از سن و سال داماد می‌شود دانست. یعنی وقتی که داماد پسر دوازده ساله‌یی باشد، حداکثر سن عروس از

هشت ده سال که بیشتر نمی‌شود. بگذریم از موارد استثنایی. این کمی سن ازدواج نه برای تفرعن و تفرع است، که بله ببینید ما قادریم برای پسر ده دوازده ساله خودمان هم زن بگیریم، و نه به پاس اجرای فرایض دینی محض که سن ازدواج دختر و پسر را در همین حدودها تعیین کرده است. ترکمن، ازدواج را از همان قدیم به دیده یکی از عادات زندگی و به تعبیری دیگر مانند هر امر طبیعی - چنانکه هست - می‌بیند. وقتی که زندگی بی‌هیچ آرمانی یا بی‌هیچ آرزوی جاه و جلال و اسم و رسم و شهرت، همان تولد باشد و رشد و تکثیر و مرگ، چرا که این میل و اشتیاق طبیعی را از خود دریغ کنند



یکی از زنان اینچه برون با قسمتی از زیورهای زنانه و طرح يك نمونه از «گل یقه» را جداگانه و به اندازه اصلی از رویرو و پهلو می‌بینیم. بوسیله زایدی که در پشت گل یقه است، دو طرف یقه از محل قلابدوی بهم بند می‌شود. گل یقه را زرگران ترکمن بندرت از نقره و معمولاً با فلزهای ارزانی که طلاکاری می‌شود می‌سازند و با نگین‌های رنگین بر زیبایی‌اش می‌افزایند. زن داشتن و زاد و ولد کردن بر قدرت خودشان و طایفه خودشان هم می‌افزود. چرا که هر کس خویشاوندان بیشتر داشت، یا به مقیاس بزرگتر، هر طایفه‌یی که خانوارها و اعضا بیشتر داشت، قویتر بود و مصون از تجاوز طایفه یا طایفه‌های دیگر. بنابراین نه فقط برای بقای زندگی - تولید نسل - بلکه برای حمایت از زندگی هم محتاج تکثیر زاد و ولد بیشتر بودند. به همین سبب‌ها بود که زن خریدنی شد و گرفتنی. زیرا خانوادگی یا طایفه‌یی که زنی را به خانوادگی یا طایفه‌یی دیگر می‌دهد، باید بتواند زنی را هم در از آن به خانواده یا طایفه خود بیاورد، تا نیروی تکثیر و زاد و ولد ناتوان نماند. ازدواج و مراسم عروسی ترکمن‌ها نکات و مراحل دارد [41] پوشیده از رمز و اسرار که کلید هر رمز را باید در زندگی گذشته آنان و شرایط آن و عوامل تاریخی اجتماعی آنان جستجو کرد. ممکن است يك شهرنشین بسیاری از نکات مراسم ازدواج ترکمن‌ها را به دیده عیب یا طنز و استهزا ببیند. در این صورت بهتر می‌شود ابتدا به نکات و مراحل ازدواج شهر خود بیاندیشد و عیب‌جویی را از همانجا آسانتر شروع کند. از سن و سال ازدواج در اینچه‌برون آگاه شدیم و دانستیم که دختر را برای پسر هایشان می‌خرند. از همین جا معلوم است که مرحله اول ازدواج تعیین قیمت عروس آینده است، که با حساب و کتابهایی که خودشان دارند. مثلاً اگر این عروس يك بار ازدواج کرده بود و بیوه شده است، قیمتش از قیمت معمولی چند هزار تومان بیشتر است. «... اکنون که در این گفتار مجال آشنایی با هنرهای عامیانه‌شان را پیدا نکرده‌ایم. در از آن حداقل یکی از ترانه‌های زیبایی را که دختران اینچه‌برونی در شب‌های مهتاب و روی به ماه می‌سرایند بخوانیم، تا از پرتو عواطف آن انسانها بی‌خبر نمانیم که حتی در صحرا و آلاچیق نیز این همه شاعرانه است...»: گل کوثر، گل کوثر! از کوه بلند سنگی باد می‌وزد و بوته‌های بلند صحرا به خواب رفته‌اند. پدرم در میان، و پسران جوان او به دوش می‌رقصند، چه رقص خوشی. مهتاب از کجاست؟ باد از کجاست؟ پس برادرم کو؟ گل



کوثر، گل کوثر!...» [42]
در قسمت‌هایی از دشت گرگان، گله‌داری هنوز از عمده‌ترین وسیله معیشت ترکمن‌هاست



رودخانه گرگان و دورنمای گنبد کاووس

پاورقی ها - 1: نمونه های بسیار جالب این تعاون که هنوز در بسیاری از پدیده های زندگی و معیشت ترکمنها دیده می شود در کتاب « ترکمن و اینچه برون» آورده شده است - 2. در گویش ترکمنی « بای» به معنی صاحب گله های زیاد است و این کلمه را می توان با احتیاط و به معنای مترادف « خان» دانست - 3. این بخش در سی و چند فرسنگی شمال شرقی « گنبد کاووس» قرار گرفته است و همین اندازه هم از سمت جنوب شرقی با « بجنورد» فاصله دارد - 4. موسس این فرقه را « خواجه بهاء الدین نقشبند بخارائی» می دانند که در سال 791 هجری فوت کرده است - 5. از جمله نوارهای ضبط صدا که هیئت مطالعات و تحقیقات مردم شناسی در دشت گرگان پر کرده بود یکی هم اشعار و اذکار پرحال و احساس این مجالس است که اکنون در اداره کل باستانشناسی و فرهنگ عامه حفظ می شود - 6. اینچه برون» در گویش ترکمنی به معنی «بینی دراز و باریک» است: (اینچه = باریک و دراز، برون = بینی) منبع: مجله هنر و مردم، "ترکمنهای ایران"، ش 41 و 42 (اسفند 44 و فروردین 45): ص 29-42،